

میخواستم خاتمی را با خودم منفجر کنم

گفتوگویی اختصاصی «اعتماد» با فرشاد طولابی محافظ سید محمد خاتمی که قصد ترور او را داشت

آقای خاتمی فردی را مامور
میکنند که از جانب ایشان اعلام
کند شکایتی از من ندارند. این
نامه عامل اصلی آزادی من بود

مهدی بیگ اوغلی با ظهور دوم خرداد 76 و رای 20 میلیونی ایرانیان به سید محمد خاتمی، محافظه کاران که تصور نمی کردند مارا تن انتخابات را از دست دهند، تحرکاتی را برای به بن بست کشاندن گفتمان اصلاحات آغاز کردند؛ دوره ای که سید محمد خاتمی با عبارت هر 9 روز یک بحران از آن یاد می کند. اما جدا از این رخداد در آن ایام زیر پوست رقابت محافظه کاران با اصلاح طلبان، رخدادی در حال وقوع بود که در تاریخ معاصر کشورمان ردپایی از آن مشاهده نمی شود. یکی از اعضای تیم حفاظتی سید محمد خاتمی که از استان لرستان به نزدیک ترین فاصله با سید محمد خاتمی رسیده بود، فردی است که برنامه ریزی برای ترور خاتمی را در دستور کار قرار می دهد. تنها در خاطرات 4 فروردین آیت الله هاشمی رفسنجانی که جماران آن را منتشر کرده است اشاره های کوتاهی به ماجرای ترور سید محمد خاتمی توسط فرشاد طولابی می شود. آیت الله هاشمی رفسنجانی می نویسد: «پیش از ظهر دکتر حسن روحانی (دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی) از قول آقای علی ربیعی گفت یکی از محافظان آقای خاتمی، قصد ترور ایشان را داشته و دستگیر شده است.» این فرد که حسن روحانی به نقل از علی ربیعی به آن اشاره می کند، فرشاد طولابی یکی از اعضای سپاه استان

لرستان است که نقشه ترور خاتمی را در سال‌های ابتدایی پس از دوم خرداد 76 می‌چیند.» دست روزگار فرشاد طولابی را از لرستان به نزدیک‌ترین فاصله با رییس دولت اصلاحات می‌کشاند. طولابی در گفت‌وگو با «اعتماد» که بهمن‌ماه 1401 صورت گرفت، به ابعاد گوناگون برنامه‌ریزی‌هایش برای ترور خاتمی اشاره می‌کند. جالب اینجاست فردی که پس از دستگیری زمینه آزادی او از زندان را فراهم می‌کند سید محمد خاتمی یعنی همان فردی است که نقشه ترور او را بارها مرور کرده است. سید محمد خاتمی به محض آگاهی از دستگیری طولابی طی نامه‌ای اعلام می‌کند که هیچ شکایتی از نامبرده ندارد. با گذشت بیش از 20 دهه از موضوع، طولابی در دفتر روزنامه اعتماد نوری به ابعاد پنهان تلاش‌هایی می‌تاباند که برای ترور خاتمی انجام داده است.

در خاطرات آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به نقل از افرادی چون حسن روحانی و... به ماجرای ترور سید محمد خاتمی اشاره شده است. این اظهارات به نقل از شخص شما بیان شده است. لطفاً بفرمایید ایده ترور خاتمی از کجا به ذهن شما خطور کرد؟

از سال 76 و 77 بود که تقابل فکری و عملی من با جریان اصلاحات آغاز شد. این تنفر و تقابل بسیار هم شدید بود. در آن سال‌ها احساس کردم انحرافات جدی در ساختار اجرایی در حال وقوع است. تصور می‌کردم مهره‌چینی‌هایی با اهداف خاصی در حال انجام است.

در آن ایام من آقای هاشمی‌رفسنجانی را نماد اُمویت دوران جدید می‌دانستم، تصورم این بود که این جریان برای به دست گرفتن ساختارهای قدرت تلاش می‌کند. آقای خاتمی هم بعد از هاشمی با شعار اصلاح‌طلبی و توسعه روی کار آمد و به تعبیر من تکمیل‌کننده پازلی بود که آقای هاشمی‌رفسنجانی برنامه‌ریزی کرده بود. مثلاً تلاش می‌کرد وزارت اطلاعات را تحت سیطره بگیرد. سپس مجلس را هم با حضور جبهه مشارکت و آقای کروبی در اختیار گرفتند و حتی برنامه‌ریزی برای نفوذ در سپاه هم در آن زمان آغاز شد.

به هر حال بیش از 20 میلیون ایرانی به آقای خاتمی رای داده بودند تا تغییراتی را در نظام حکمرانی اعمال کند. طبیعی بود که ایشان کابینه (از جمله وزارت اطلاعات و...) را بچینند، ترکیب مجلس پنجم و ششم هم با رای مردم شکل گرفت. آیا تلاش قانونی برای کسب قدرت و پاسخگویی به مطالبات مردم ایرادی دارد؟

وقتی انتخابات سال 76 پیش آمد، خانم عفت مرعشی همسر آقای هاشمی اعلام کردند هاشمی‌رفسنجانی، سید محمد خاتمی را رییس‌جمهور کرده. تدابیری که آقای هاشمی اتخاذ کرد، کک قلبی که به جان مردم

انداخت، سخنرانی که در نمازهای جمعه داشتند و... باعث شد تا نام خاتمی از صندوقهای رای بیرون بیاید. در حالی که ناطق نوری و خاتمی دو روی یک سکه بودند. هر دو هم دو انگشتر انگشت آقای هاشمی بودند. در کل متوجه شدم خاتمی به دنبال استحاله نیمه تند انقلاب و مبانی نظام هستند.

شما در آن زمان در سپاه لرستان خدمت میکردید؟ چرا از خاتمی گلیه داشتید؟

بله، آقای خاتمی می‌گفت: «ما که نمیتوانیم دور آسمان دیوار بکشیم تا امواج ماهواره نیاید. ما باید به فکر مصونیت باشیم، نه ممنوعیت. باید کاری کنیم که جوان ایرانی دنبال لایبالگری نرود.» ظاهر صحبت‌ها ایرادی ندارد، اما اگر به لایه‌های عمیق‌تر موضوع دقت شود، ایرادات نمایان میشود، چرا که حوزه متافیزیک شبیه فیزیک انسان نیست.

مگر در دهه‌های بعد مسوولان توانستند جلوی رشد ماهواره، اینترنت، فضای مجازی و... را بگیرند؟

به هر حال بحث اینترنت ملی و محدودسازی‌های اخیر بحث خوبی است. ببینید، من با شما بحث‌های عقیدتی ندارم، موضوع این گفتوگو بحث تصمیم شما برای ترور آقای خاتمی است. درباره شرایطی که منجر به این تصمیم شد، توضیح می‌دهید؟

پس از اینکه متوجه خطرات فراوان اصلاح‌طلبی برای کشور شدم، سال 77 نامه‌ای ناشناس به آقای خاتمی ارسال کرده و در آن صریحا ایشان را خطری برای مملکت خطاب کردم و او را مرید شیطان دانستم. در آخرین جمله این نامه هم تاکید کردم: «یقین بدانید اگر تا به حال برای خاتمه دادن به حیات دنیوی‌تان اقدام نکرده‌ام به این دلیل بوده که هنوز ایشان را امیدوار به اصلاح میدانم.» در غیر این صورت این تهدید را مقید کردم به بقا و عدم بقای ایشان. در واقع ایشان را تهدید به ترور کردم.

یعنی شما معتقد بودید سید محمد خاتمی به‌رغم تایید شورای نگهبان، رای بالای مردم و تنفیذ رهبری، شایسته حذف فیزیکی و ترور است؟

در مورد بنی‌صدر هم این مراحل طی شد اما امام(ره) فرمودند اگر شما (بنی‌صدر) را خطری برای اسلام و کشور بدانم، تنفیذ خودم را پس می‌گیرم. من هم فکر می‌کردم در خصوص آقای خاتمی اگر قیدهای شرعی و قانونی صریحا یا قریب به تصریح از بین برود، باید وارد عمل شوم. یعنی اگر مشکلاتی چون حوادث کوی دانشگاه ادامه یابد و مسوولان دولت اصلاحات به جای خاموش کردن آتش اعتراضات، آتش بیار معرکه شوند، برای ترور رییس دولت اصلاحات راسا وارد عمل می‌شوم.

این نامه در چه تاریخی به دفتر آقای خاتمی ارسال شد؟
در 30 دی ماه 77 این نامه با نام مستعار عبدالله فانی ارسال شد.
2 نسخه از این نامه هم به دفاتر دیگری ارسال کردم تا از نامه من سوءاستفاده نشود.

چه شد که محافظ آقای خاتمی شدید؟

حفاظت سپاه انصار، یکسری نیروی ثابت داشتند و گروهی از نیروها هم متغیر بودند. این نیروهای متغیر را به صورت دوره‌ای از برخی سپاه‌های استانی تامین می‌کردند. ماموریت‌های یکساله، دو ساله و بیشتر به این نیروهای استانی محول می‌شد. هر بار هم یکی از استان‌ها این نیروها را تامین می‌کردند. من در تیمی 20 نفره از استان لرستان انتخاب شدم. ابتدا مردد بودم که بروم یا نروم، چون نامه تهدید برای آقای خاتمی فرستاده بودم و نمی‌دانستم رفتنم به صلاح است یا نه؟

چه شد که تصمیم گرفتید بروید؟

به خاطر اوضاع اقتصادی بدی که داشتم و حضور در این ماموریت اضافه‌کاری‌ها و مزایای مالی خاصی داشت و حقوقی 2 برابری را به دریافتی‌ام اضافه می‌کرد، قبول کردم. در اردیبهشت ماه 78 عضو تیم حفاظتی آقای خاتمی شدم. جالب اینجاست در حوزه مسوولیت‌هایی که سپاه انصار در خصوص حفاظت از مجلس، ریاست‌جمهوری، قوه قضاییه و... دارد، قرعه حلقه حفاظتی فیزیکی شخص سید محمد خاتمی به نام من افتاد. البته ابعاد حفاظتی رییس‌جمهوری شامل حلقه حفاظت فیزیکی و حلقه حفاظت ویژه می‌شود. من در آن زمان 30 سال سن و با درجه سروانی سپاه فعالیت داشتم.

حلقه فیزیکی با حلقه ویژه حفاظتی چه تفاوتی دارد؟

تفاوت حلقه ویژه و حلقه فیزیکی، طول مداومت همراهی با ایشان و گستره تسلط و نزدیکی به ایشان بود. مسوول تیم حفاظتی ویژه سید محمد خاتمی، محمد صفوی بود و مسوول حلقه فیزیکی ایشان هم آقای علی اکبر هدیه‌لو بودند. دست بر قضا من در تیم حفاظتی فیزیکی ایشان افتادم و در ماموریت‌های داخل شهر و سفرهای استانی همراه ایشان بودم. از نظر مجاورت و اشراف هم در کنار آقای خاتمی بودم. به ایشان بسیار نزدیک بودم و در دسترس من قرار داشتند.

در آن زمان آیا هرگز فرصتی رخ داد تا با آقای خاتمی صحبتی داشته باشید؟

اتفاقاً به دنبال این بودم که سر صحبت را با ایشان باز کنم و بگویم آقای خاتمی دنیایی که اینقدر بی‌ارزش است و بدون اینکه بدانی و بفهمی، خداوند اجل را بیخ گوشت می‌گذارد، آیا بهتر نیست دست از اعمال برداری. من اگر اراده می‌کردم می‌توانستم سید محمد

خاتمی را از طریق روشهایی چون مسمومیت، انفجار، اسلحه کمربتی، قناصه و دورزن و... ترور کنم. اگر بگویم از رگ گردن تا چند کیلومتری میتوانستم ایشان را ترور کنم به گزاف سخن نگفتم. آیا هیچوقت به ذهنتان خطور کرد که ایده ترور را عملی کنید. آیا با خودتان درگیری ذهنی داشتید؟

اتفاقاً نیروهای حفاظت اطلاعات که بعدها مرا بازداشت کردند، عین این پرسشهای شما را مطرح کردند. گفتم، خیر. خیلی راحت کنار ایشان میایستادم و همراهیاش میکردم. هیچ وقت به چنین فکری نیفتادم. تنها فکری که داشتم، این بود که چطور دست قضا چنین شرایطی را شکل داده است. گاهی اوقات میخواستم به ایشان بگویم من نویسنده نامه تهدید جانیاش هستم، اما سکوت کرده و به دنبال فرصت مناسب بودم. آیا میدانید دولت آقای خاتمی بهترین آمارهای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و دیپلماسی را در میان همه دولت‌های پس از انقلاب ثبت کرده است.

بله از نظر من اینطور بود. تجربه هم ثابت کرد که شاید درست فکر نمی‌کردم. در این برهه احساس کردم تحولاتی در حال وقوع است، 2 ماه پس از حضور در تیم حفاظتی ایشان، ماجرای کوی دانشگاه در سال 78 شکل گرفت. در همان اوایل رخداد کوی دانشگاه، یک بار پوستری از عکس میرزا رضای کرمانی در بساط دستفروشان روبه‌روی دانشگاه تهران دیدم. تصویری که در آن میرزا رضا با غل و زنجیر روی پله‌ای نشسته و جمله‌ای بالای سر ایشان ثبت شده که می‌گوید: «این دار را به یادگار نگه دارید. من اولین نیستم و آخرین هم نخواهم بود.» این پوستر را خریدم و به صورت جدی پیروی نامه قبلی برای آقای خاتمی فرستادم. شماره تلفن مسوول دفتر ایشان را هم پیدا کردم و به نحوی که قابل کشف و ردیابی نباشد، تماس گرفتم که این نامه را به شوخی نگیرند.

پس از سال 78 است که تصمیم شما برای ترور جدی‌تر میشود. درست است؟

پس از ارسال پوستر، مرحوم ری‌شهری، آقای خاتمی را برای کمک به توسعه حرم به شاه عبدالعظیم دعوت کرد. در این سفر من به عنوان محافظ همراه آقای خاتمی بودم. برای خود من این سفر طنز ذهنی بود. با خودم می‌گفتم، از یک طرف نامه تهدید به ترور برای ایشان فرستادم، از سوی دیگر هم پوستر میرزا رضای کرمانی را داده‌ام، حالا همراه ایشان به محل ترور ناصرالدین‌شاه (حرم عبدالعظیم) آمده‌ام، به نظرم بهترین مکان برای ترور بود. وقتی متوجه پروژه برخی افراد و جریان‌ات برای به آشوب کشاندن کشور شدم، انگیزه‌ام برای ترور بیشتر شد. افرادی مانند عبدالله نوری، موسوی لاری، تاجزاده

و...مقابل دانشگاه تهران میرفتند و بر آتش مشکلات میافزودند. اتفاقاً بررسی‌های دقیق‌آماري نشان می‌دهد با تدابیر وزارت کشور دولت اصلاحات مهار رخداد اعتراضی کوی دانشگاه به‌رغم اینکه وسعت بسیاری داشت به نسبت رخدادهاي اعتراضی 96، 98 و 1401 بسیار معقول‌تر و با تلفات کمتر انجام شد.

پشت صحنه جمع‌آوری رخدادهاي اعتراضی کوی دانشگاه خود آقای خاتمی بودند. برخی اصلاح‌طلبان که به دنبال عبور از خاتمی بودند، می‌خواستند از ایشان سوءاستفاده کنند.

در این زمان اتفاقات مشکوکی در حول و حوش زندگی من رخ داد. اتفاقات مشکوکی که فکر می‌کردید برای شما رخ داده، چه مواردی بودند؟

چند گلوله کلاشینکف و مقداری تی‌ان‌تی و... تعدادی رونوشت نامه که طی سال‌های 76 و 78 برای ائمه جمعه و نمایندگان و سایر مسوولان فرستاده بودم را جایی در کوه در خرم‌آباد پنهان کرده بودم. این نامه‌ها را با دستگاه کپی محل خدمتم در خرم‌آباد آماده می‌کردم. البته بعدها دادسرای نظامی 75 هزار تومان بابت این کپی‌ها از من گرفت. این ارقام گم شدند و من نگران شدم. احساس می‌کردم زباله‌های منزل من کنکاش می‌شود. مسائل مشکوک دیگری هم اتفاق افتاده بودند که باعث هراس من شده بودند. اینجا بود که به دو دلیل از طریق حفاظت اطلاعات بیت تلاش می‌کردم، رهبری را ببینم. یکی اینکه پس از استغاثه‌ای که به امام زمان داشتند، خون‌گریه کردم و می‌خواستم با ایشان صحبت کنم. دومین موضوع هم مربوط به ترور آقای خاتمی بود. در آن زمان مسوول حفاظت ایشان شخصی به نام سردار باقر بودند، از ایشان خواستم اجازه دیدار را بدهند. حریف ایشان نشدم و ایشان گفتند ابتدا باید به من بگویی. ماجرا را برای ایشان شرح دادم. گفت من این اختیار را ندارم باید از فرد دیگری کسب تکلیف کنم.

آیا هیچ‌وقت درباره نحوه ترور خاتمی فکر کردید؟

در سال‌های بعد که حفاظت اطلاعات دستگیر شدم، از من سوال کردند که اگر قرار بود چنین اقدامی کنی، چگونه و چه نوع این کار را می‌کردی؟ گفتم برای من تفاوتی نداشت، اما زیباترین نوع ترور برای من این بود که خاتمی را بغل کنم و با خودم منفجر کنم. تا بگویند این فرد چقدر باور به این مساله داشت. در نامه‌ای هم که به خاتمی نوشتم، گفتم که می‌آیم و شما را با خود به محکمه عدل عدالت می‌برم.

در مراحل بعدی شما دستگیر شدید و مشکلات فراوان را تجربه کردید. در چتر اطلاعاتی قرار گرفتم، دستگیر شدم و در دادسرای نظامی 18 ماه بازجویی‌های گسترده‌ای را تجربه کردم. دو سال و نیم جنبه‌های قضایی

و انتظامي را پشت سر گذاشتم تا اينکه آزاد شدم. مسوولان حفاظت به دنبال اين بودند، متوجه شوند که آیا من ذيل يك تيم فعاليت دارم يا اينکه قصد ترور ساير مديران و مقامات کشور را دارم يا نه؟

ظاهرا آقای خاتمي هم در آزادي شما نقش داشتند؟

بله پس از اينکه آقای خاتمي متوجه اين ماجرا ميشوند، فردي را مامور ميکنند که از جانب ايشان اعلام کند، شکايتي از من ندارند. اين نامه عامل اصلي آزادي من بود. طي سالهاي گرفتاري و زندان بودم، همسر و فرزند نام شرايط نابساماني را از نظر مالي داشتند، آقای خاتمي 500 هزار تومان براي خانواده من ارسال کردند که بسيار به کار آنها آمد و با اعلام رضايتمشان زمينه آزادي مرا فراهم کردند.

يعني همان فردي که قصد ترور او را داشتيد، باعث و باني آزادي شما شد؟

بله، متاسفانه رفتار مناسبی با من و خانوادهام صورت نگرفت. از همسر اولم جدا و مجبور شدم تنها خانهاام را به عنوان مهریه به همسر دوم منتقل کنم. پس از ماجرايي که در سالهاي 77 و 78 براي من رخ داد، سرنوشت روي تاريخ خود را به من نشان داد. امروز پسر بزرگم با مشکلات فراواني دست به گريبان است و از من گلایه ميکند که چرا به فکر آینده او نبودهام.

امروز هم درباره اصلاح طلبان همانگونه مياندیشيد که 3 دهه قبل فکر ميکرديد؟

بحراني در کشورمان از ابتدای انقلاب داريم که من اسم آن را بحران ميناها ميگذارم. بسياري از مشکلات مملکت ما ناشی از نداشتن ميناهاست. انگار که موضوعات سيال رها ميشوند و هر کسي ميتواند تعريف خاص خود را از گفتمانها ارايه کند. بسياري از مفاهيم اگر سيال رها شوند، خطرناک ميشوند و افراط به وجود ميآورند. ماجراي تصميم من براي ترور آقای خاتمي هم از چنين بستري بيرون آمده است. در پايان اگر صحبتي باقي مانده بفرماييد.

از شما و مخاطبان شما ممنونم، اميدوارم هيچ فرد و جرياناتي به مرض تندروي و افراط دچار نشود. اما بسيار علاقه مندم آقای خاتمي را ملاقات کرده و از ايشان حلايت بطلبم، به خاطر زحماتي که براي آزادي من کشيدند از ايشان قدرداني کنم و...

امروز که قصد ترور ايشان را نداريد؟

ممکن است با دیدگاههاي ايشان مخالفتي داشته باشم، اما ترور را راه مناسبی نميدانم. امروز به گفتوگو و تعامل اعتقاد پيدا کردهام.

فکر نميکنيد همين که شما (به عنوان فردي که به دنبال ترور

بوده) به دنبال تعامل و گفتوگو هستید، برای گفتمان اصلاحات و شخص سید محمد خاتمی یک پیروزی باشد. مگر هدف گفتمان اصلاحات غیر از این است؟
انشاءالله که همینطور است. لطفاً اگر می‌توانید زمینه دیداری میان من و آقای خاتمی را فراهم کنید...

سال 76 و 77 بود که تقابل فکری و عملی من با جریان اصلاحات آغاز شد. این تنفر و تقابل بسیار هم شدید بود. پس از اینکه متوجه خطرات فراوان اصلاح طلبی برای کشور شدم، سال 77 نامه‌ای ناشناس به آقای خاتمی ارسال کرده و در آن صریحاً ایشان را خطری برای مملکت خطاب کردم و او را مرید شیطان دانستم. در آخرین جمله این نامه هم تأکید کردم: «یقین بدانید اگر تا به حال برای خاتمه دادن به حیات دنیوی‌تان اقدام نکرده‌ام به این دلیل بوده که هنوز ایشان را امیدوار به اصلاح می‌دانم.» در غیر این صورت این تهدید را مقید کردم به بقا و عدم بقای ایشان. در واقع ایشان را تهدید به ترور کردم. در اردیبهشت ماه 78 عضو تیم حفاظتی آقای خاتمی شدم. می‌توانستم سید محمد خاتمی را از طریق روش‌هایی چون مسمومیت، انفجار، اسلحه‌کمری، قناره و دوزن و... ترور کنم. اگر بگویم از رگ گردن تا چند کیلومتری می‌توانستم ایشان را ترور کنم به گزاف سخن نگفته‌ام. نهایتاً بعد از دستگیری با نامه سیدمحمد خاتمی و کمک ایشان آزاد شدم.

منبع: روزنامه اعتماد 27 فروردین 1402